



96/08/01

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مسئله ششم از مسائل ده‌گانه‌ای که مربوط به مقصد سوم است این است: «السادسة إذا أسلم و عنده أربع وثنيات مدخول بهنَّ»؛ [1] اگر زن و مرد هر دو وَثْنِي بودند، لکن مرد اسلام آورد، در حالی که چهار همسر وَثْنِي و بت‌پرست دارد، حکم چیست؟ - اینها مسائلی است که در صدر اسلام اتفاق می‌افتاد و سؤال می‌کردند - «إذا أسلم و عنده أربع وثنيات مدخول بهنَّ». چون کفر همان‌طوری که حدوثاً مانع ازدواج است، بقائاً هم مانع بقاء ازدواج است. قبلاً هر دو کافر بودند و براساس ملت خودشان و ملیتی که داشتند ازدواج می‌کردند، اکنون که یکی مسلمان شد باید به احکام اسلام عمل کند؛ چون مرد مسلمان نمی‌تواند همسر بت‌پرست داشته باشد، اگر این مرد اسلام آورد و دارای چهار همسر وَثْنِي بود که با آنها آمیزش کرده است؛ یعنی این دو قید محفوظ است که آنها هم وَثْنِي‌اند و هم آمیزش شده است، در این صورت «لم یکن له العقد علی الأخری و لا علی أخت إحدى زوجاته»؛ هیچ کدام از این دو حکم، دوتا مطلب را نمی‌تواند انجام بدهد، نه می‌تواند همسر دیگر بگیرد، زیرا استیفای عدد شده است و نه می‌تواند با خواهر یکی از اینها ازدواج کند، چون جمع بین اُختین است. هم استیفای عدد جزء اسباب حرمت نکاح است و هم جمع بین اُختین، خود این جمع نه تفریق! لذا فرمود اگر مرد اسلام آورد، در حالی که این دو قید را دارد؛ یعنی چهار همسر آمیزش شده دارد، «لم یکن له العقد علی الأخری»؛ نمی‌تواند همسر دیگر بگیرد، برای اینکه استیفای عدد از اسباب شش‌گانه تحریم است، می‌شود بیش از چهارتا؛ «و لا علی أخت إحدى زوجاته»؛ و نه می‌تواند با خواهر یکی از این چهار زن ازدواج کند، چون جمع بین اُختین است. این حکم مادامی است که عده‌ی این زن‌های چهارگانه منقضی نشده باشد؛ یعنی مرد اگر اسلام آورد و زن‌های او و یا زن او همچنان وَثْنیه هستند، این به منزله طلاق رجعی است، اما نه در جمیع آثار، بلکه در بعضی از آثار. پرسش: ...؟ پاسخ: آن درباره ارتداد زوج است نه زوجه؛ اگر مرد مرتد شود، این عقد منفسخ می‌شود، منتها تا زمان عده‌ی زن‌ها فرصت هست که این مرد توبه کند، اگر ارتدادش ملی بود. اما اگر مرد اسلام آورد - کسی مرتد نشد - و زن‌های او همچنان به دین قبلی؛ یعنی وَثْنیت باقی‌اند، این حکم با آنها خیلی فرق می‌کند.

اگر مرد اسلام آورد و زن‌ها وَثْنیه هستند، این عقد «فی الجملة» به منزله طلاق خواهد بود؛ منتها طلاق رجعی که شاید در زمان عده، این زن‌ها اسلام بیاورند و نکاحشان همچنان باقی باشد. اگر زمان عده گذشت و اینها اسلام نیاورند، این بینونت حاصل خواهد شد و آنها می‌شوند بیگانه؛ آن‌گاه این دو حکمی که قبلاً گفته شد این هم عوض می‌شود؛ یعنی هم این مرد می‌تواند همسر دیگر بگیرد، هم می‌تواند با خواهر یکی از آنها ازدواج کند؛ زیرا نه آن همسر دوم همسر پنجم خواهد بود، چون آن چهار همسر رخت بر بستند و فاصله گرفتند و نه این یکی جمع بین اُختین است؛ لذا فرمود: «إذا أسلم و عنده أربع وثنيات مدخول بهنَّ»؛ این دو کار را حق ندارد؛ یک: «لم یکن له العقد علی الأخری»؛ چون می‌شود بعد از استیفای عدد، می‌شود پنج همسر، زیرا آنها در زمان عده به منزله زوجه‌اند و چون

به منزله زوجه‌اند اگر با پنجمی ازدواج کند، می‌شود پنج همسر. حکم دوم این است که «و لا علي أخت إحدی زوجته»؛ برای اینکه جمع بین اُختین است.

این دوتا حکم محدود و موقت است. «حتی تنقضي العدة مع بقائهنّ علي الکفر»؛ تا وقتی که عده باقی است، یک؛ و آنها همچنان بر کفر باقی‌اند، دو؛ با حفظ این دو شرط؛ یعنی در زمان عده و بقای آن زن‌ها «علي الوثنية»، این دو حکم باید اجرا شود؛ یعنی او حق ندارد با پنجمی ازدواج کند و حق ندارد با خواهر یکی از اینها؛ زیرا این زن‌های او در زمان عده به منزله زوجه او هستند؛ مثل مطلقه رجعی، برخی، نه همه! برخی از احکام زوجیت بار است که اینجا آن برخی را هم ذکر کردند، «حتی تنقضي العدة مع بقائهنّ علي الکفر»، این فرع اول.

فرع دوم: «و لو أسلمت الوثنية»؛ اگر برعکس زن اسلام آورد و مرد همچنان وثنی است، گرچه بعداً اسلام می‌آورد، ولی فعلاً این مرد اسلام نیاورد. «و لو أسلمت الوثنية»؛ اما زوج او همچنان وثنی است و کافر است، «فتزوّج زوجها بأختها قبل إسلامه و انقضت العدة و هو علي کفره صح عقد الثانية»؛ - چون فرض در حال آمیزش است - اگر زن که آمیزش شد وثنی بود، اسلام آورد، این یک؛ مرد او همچنان وثنی است و اسلام نیاورد، این دو؛ - گرچه بعد مسلمان می‌شود - قبل از اسلام در زمان عده با خواهر این زن ازدواج کند، این سه؛ گرچه این به منزله جمع بین اُختین است، ولی این در حکم یک عقد معلق است. اگر در زمان کفر خود این مرد و در زمان اسلام این زن وثنی، با خواهر او ازدواج کند، اگر عده منقضی شود و این مرد همچنان کافر باشد، این عقد صحیح است، چرا؟ چون در زمان کفر جمع بین اُختین شده است، نه در زمان اسلام. «و لو أسلمت الوثنية فتزوّج زوجها بأختها» با این دو قید: «قبل إسلامه»؛ هنوز این شوهر مسلمان نشد، یک؛ و این زن در حال عده است، این دو؛ اما این عده گذشت در حالی که مرد همچنان کافر است. «فتزوّج زوجها بأختها قبل إسلامه و انقضت العدة و هو علي کفره صح عقد الثانية»، چرا؟ چون جمع بین اُختین در زمان کفر شده است، نه در زمان اسلام، عقد او در زمان کفر بسته شده است و قبل از انقضای عده هم او اسلام نیاورده است.

«فلو أسلم قبل انقضاء عدة الأولى تخیر»؛ اگر زن وثنیه اسلام آورد، مرد وثنی همچنان کافر است، یک؛ و قبل از انقضای عده با «أخت الزوجه» عقد کرد، دو؛ قبل از انقضای عده اگر اسلام آورده باشد، این عقد باطل نیست، این مرد مخیر است بین این دو، چون در جمع بین اُختین، جمع حرام است. در مسئله «استیفای عدد» مشخص شد که اگر کسی پنج زن را «دفعه واحدة» عقد کند، این جمع مُحَرَّم نیست، پنجمی مُحَرَّم است، انتخاب پنجمی به عهده خود زوج است؛ ولو این پنج زن را در عقد واحد به حباله خود درآورد، جمع پنج‌تلا حرام نیست، پنجمی حرام است. یک وقتی می‌گوییم پنج‌تا را عقد کردن حرام است، کل این عقد باطل است. عقد پنجمی حرام است، نه عقد پنج‌تا؛ لذا اگر پنج زن را یکجا عقد کند، چهارتا صحیح است یکی باطل، انتخاب به عهده خودش است. اما جمع بین اُختین، جمع حرام است، نه اینکه یکی را انتخاب کند و دیگری را اجازه بدهد. خود این جمع مُحَرَّم است و عقد هر دو باطل است. حالا اینجا جمع بین اُختین در عقد واحد نبود؛ او قبلاً همسر او بود، وثنیه بود و اسلام آورد و اسلام او بعد از او بود. زنی که وثنیه است اسلام آورد، مردی که وثنی بود همچنان وثنی است. چون وقتی مرد مسلمان نشد و زن اسلام آورد، به طور طبیعی حکم طلاق پدید می‌آید، به منزله طلاق رجعی است «في بعض الآثار». پس زن وثنیه بود اسلام آورد، مرد وثنی است همچنان کافر است، در زمان عده‌ی زن با «أخت

الزوجه» عقد بست و این عقد به منزله‌ی عقد فضولي و عقد معلّق است. اگر در زمان عدّه این شخص اسلام آورد، این می‌شود جمع بین اُختین، باید یکی را انتخاب کند و اگر عدّه منقضی شد و این مرد همچنان کافر بود، این عقد صحیح است. حالا اگر اسلام آورد قبل از انقضای عدّه، «تخیر»؛ چون در عقد واحد «بین الأختین» جمع نکرد تا هر دو باطل باشد، یکی را قبلاً داشت، یکی را بعداً عقد کرد.

این است: «فلو أسلم قبل إنقضاء عدّة الأولي تخیر» در انتخاب «إحدى الأختین»، «کما لو تزوجها و هي كافرة»؛ همان‌طوری که اگر خود زن کافره بود و مرد مسلمان بود، جمع نداشت و حق اختیار داشت یکی را انتخاب کند، الآن هم حق دارد که یکی را انتخاب کند. این ترجمه مسئله سوم است.

اما تحلیل اصل مسئله: در صدر اسلام این‌گونه از امور واقع می‌شد و از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) سؤال می‌کردند. در حکومت اسلامی برای اقلیت‌های مذهبی، یک؛ و برای اقلیت‌های دینی، دو؛ برابر قانون اساسی حکم صادر شده که اینها در احکام مدنی خاص، به فقه خاص خودشان مراجعه می‌کنند. اما آنها که مستأمن‌اند؛ یعنی نه جزء اقلیت‌های مذهبی‌اند و نه جزء اقلیت‌های دینی‌اند، کافر هستند، کمونیست هستند، ولی در پناه دولت اسلامی دارند زندگی می‌کنند، دولت اسلامی به اینها امنیت داده است؛ نظیر: «وَإِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتِجَارَةً فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» [2] نظیر آنها البته، نه حکم آنها را داشته باشد، اینها کافرند، کمونیست‌اند، یا ملحدند، یا بت‌پرست‌اند؛ ولی دولت اسلامی اینها را پناه داد، اینها در پناه دولت اسلامی دارند زندگی می‌کنند؛ حالا اهل این آب و خاک بودند، قبلاً هم بودند، الآن هم هستند. اینها اگر چنانچه مسئله‌ای داشته باشند اسلام بیاورند، حکومت اسلامی می‌تواند این مطالب را به عنوان پاسخ به آنها ارائه کند. اگر هم مراجعه نکردند که حکم آنها «یوم القیامه» مشخص می‌شود. این طرح تحلیل اصل مسئله در حکومت اسلامی بود.

اما اینکه مرحوم محقق در متن شرایع در فرع اول فرمود: «إِذَا أَسْلَمَ وَ عِنْدَهُ أَرْبَعُ وَثْنِيَّاتٍ مَدْخُولَ بَهْنٍ»؛ برای اینکه اگر آمیزش نشده باشد، به مجرد اسلام شوهر و بقای زن‌های بر و ثنیت، این بینونت حاصل می‌شود؛ عدّه ندارد، منتظر نیستند که ببینند آیا در زمان عدّه توبه می‌کند یا نمی‌کند. اگر مدخول بها نبودند فوراً انفساخ حاصل می‌شود، این و ثنی است و آن مسلمان است و هیچ حکمی بر آنها بار نیست؛ لذا مرحوم محقق تقیید کرده به «مدخول بهن»، اینها هستند که در این فرض عدّه مطرح است. اما اگر چنانچه اینها آمیزش شده بودند و عدّه داشتند، چون به منزله موت نیست تا انفساخ آن با عدّه‌ی وفات همراه باشد و توقعی در کار نباشد؛ بلکه به منزله طلاق رجعی است «فِي بَعْضِ الْأَثَارِ». در زمان عدّه اگر شوهر برگشت مسلمان شد، یا زن برگشت مسلمان شد، عقدشان همچنان باقی است؛ زیرا زوجیت در زمان عدّه کاملاً منقطع نشد؛ اینجا سخن از اسلام است. در مسئله «ارتداد» آنجا گفتند که اگر ارتداد مَلّی باشد؛ سرّش آن است که کسانی که قائل‌اند به اینکه مرتد فطری توبه او مقبول نیست، مقید نیست به اینکه زمان عدّه بگذرد یا نگذرد؛ چون اصلاً توبه برای او نیست. در مسئله «ارتداد» گفتند اگر چنانچه «عن ملة» باشد، منتظر انقضای مدت و عدّه و مانند آن هستند و در مسئله ارتداد فطری چون توبه در کار نیست در صورتی که مرتد مرد باشد، مسئله انقضای عدّه مطرح نیست. آنجا فرق گذاشتند بین ارتداد مَلّی و فطری از یک سو، و بین ارتداد زن و مرد از سوی دیگر. چون ارتداد زن حتی فطری هم باشد گفتند مقبول است. ارتداد مرد است که بین فطری و مَلّی فرق است که در فطری مقبول نیست در مَلّی مقبول است. البته این فرق، فرق فقهی است نه کلامی؛ در

فرق کلامی چه زن و چه مرد، چه فطری و چه ملّی «علی‌ای حال» توبه قبل از مرگ مقبول است؛ یعنی آن خلود و آن ابدیت را به همراه ندارد؛ اما احکام چهارگانه فقهی سرچایش محفوظ است. بحث فقهی غیر از بحث کلامی است. توبه هیچ کافری قبل از مرگ مردود نیست. توبه هیچ مرتدی قبل از مرگ مردود نیست؛ هر کسی در هر زمان و زمینی بخواهد توبه کند، قبل از مرگ، توبه او مقبول است، به لحاظ کلام از آن خلود ابدی در جهنم نجات پیدا می‌کند. اینجا که فرمود: «مدخول بهن»؛ برای اینکه اگر آمیزش نشده عده ندارد و وقتی عده نداشت، این احکام بر آن بار نیست، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که قواعد عامه همین است؛ این نص خاص نمی‌خواهد و برابر قواعد عامه، این سه تا فرع حکم آنها روشن است. اما آیا می‌تواند با اصلی از اصول به برخی از این مسائل پاسخ داد یا نه؟ آیا می‌شود به استصحاب که الآن که این شخص اسلام نیاورد، حکم عدم اسلام او را ما استصحاب کنیم؟ آیا با استصحاب می‌شود حکم کفر را بار کرد یا نه؟ مستحضری در استصحاب یقین سابق می‌خواهد و شک لاحق به لحاظ گذشته، نه به لحاظ آینده. ما نمی‌توانیم بگوییم تا الآن که اسلام نیاورد، بعداً هم استصحاب کنیم، چه چیزی را استصحاب کنیم؟! استصحاب در آن است که آن متیقّن سابق نمی‌دانیم تا الآن وضع آن عوض شد یا نه؟ استصحاب می‌کنیم؛ اما از این به بعد را خواهیم استصحاب کنیم که جا برای استصحاب نیست و اگر چنانچه خواهیم به بعضی از قواعد تمسک کنیم، این شبهه‌ی مصادقیه‌ی خود عام و خود مطلق است که اُحدی تجویز نکرده است. ما اگر خواهیم بگوییم به اینکه این مرد الآن که کافر است، تا زمان انقضای عده ممکن است که اطلاقات و عمومات شامل حال او شود بگوییم او در حال کفر است و جمع بین اُختین جائز است؟ این جا ندارد؛ این شبهه مصادقیه آن مطلق است اگر مرجع ما مطلق بود، شبهه مصادقیه خود عام است اگر مرجع ما عموم بود و این را اُحدی از اصولیین تجویز نکرده است که شبهه مصادقیه خود عام یا شبهه مصادقیه خود مطلق، مندرج تحت آن مطلق یا عام باشد. بنابراین ما اصلی نداریم که بتواند این مشکل ما را حل کند؛ وقتی اصل نداشتیم، آن قواعد عامه مُحکّم است. برابر قواعد عامه این قیدی که مرحوم محقق در متن ذکر کرد باید باشد که «مدخول بهن» باشد؛ زیرا اگر «مدخول بهن» نبود، آن بینونت بلا فاصله است و بلا درنگ است. پس فرع اول هم برابر قاعده‌های مُحکّم حکم آن درست است، هم اصلی داشته باشیم که به استناد آن اصل بگوییم جمع بین اُختین جائز است یا عقد پنجمی درست است، چنین چیزی نداریم. پرسش: این اطلاق «لا تنقض الیقین بالشک» می‌گوید شک فعلی باشد، حالا مشکوک می‌خواهد استقبالی باشد یا نه؟ پاسخ: شک درباره همان متیقّن! بله آن می‌شود شک لاحق، می‌شود شک ساری. اگر متیقّن ما مشکوک شد؛ یعنی الآن در ظرفی که خواهیم نقض کنیم، شک داریم که آیا آن سابق عوض شد یا نه؟! نه اینکه در ظرفی که خواهیم نقض کنیم شک داریم که آینده چنین می‌شود یا نمی‌شود! بنابراین وضع آینده را بعد از گذشت زمان باید مشخص کرد. این «لا تُنقض» [3] می‌گوید به اینکه چیزی که قبلاً در وضع خاص بود، الآن اگر شک دارید از زمان حدوث تا الآن تحوّل پیدا شده باشد، بگو به همان حالت سابق باقی است؛ اما اگر نسبت به آینده شک دارید که آیا آینده چنین می‌شود یا نه، این از مسیر قاعده «لا تُنقض» بیرون است.

پس فرع اول روی قواعد عامه درست است، نیازی به نص خاص هم نیست و در مسئله هم به نص خاص استدلال نشده است. «إذا أسلم و عنده أربع وثنيات»، کتابی نیستند که ما بگوییم ازدواج مسلمان با کتابی مطلقاً جائز است یا در عقد انقطاع جائز است؛ این وثنی است که «عند الكل» ازدواج با وثنی باطل است. «و عنده أربع وثنيات» که «مدخول بهن»

هستند؛ اگر «مدخول بهن» نباشند، بلا فاصله بینونت حاصل است و بیگانه است، او بخواهد با پنجمی ازدواج کند مجاز است یا با خواهر یکی از آنها ازدواج کند مجاز است. «لم یکن له العقد علی الأخری»؛ چون براساس استیفای عدد حرام است «و لا علی أخت إحدی زوجاته»، چون جمع بین أختین است. «حتی تنقضی العدة» با این دو قید: عدّه‌ی طلاق رجعی البته به منزله طلاق است، چون طلاق داده نشده است؛ طلاق انشاء می‌خواهد، شهادت عدلین می‌خواهد، به منزله طلاق است «فی بعض الأحکام» نه «فی جمیع الأحکام». او باید عدّه‌ی رجعی داشته باشد و عدّه دارد و این مرد هم همچنان کافر است «حتی تنقضی العدة»؛ و این زن‌ها همچنان کافرند «مع بقائهن علی الکفر». این در صورتی است که مرد مسلمان شود و زن‌ها همچنان کافر باشند، این برابر اصول، حکم همین است.

حالا اگر حکومت اسلامی بود؛ چون مستحضری در قانون اسلامی ما اقلیت‌های مذهبی و اقلیت‌های دینی در احکام مدنی؛ یعنی عقد و نکاح و مانند آن، اینها به روال دین خودشان باقی‌اند؛ اما برای غیر موحد، حکمی در قانون اساسی نیامده است. آنها فقط امنیت دارند، امنیت آنها تأمین شده است؛ اما اسلام امضا نمی‌کند دفتر ازدواج و طلاق آنها را به رسمیت نمی‌شناسد که امضا کند. و اینجا هم که ملاحظه بفرمایید چون یک طرف آن مسلمان است این حکم را مطرح کردند.

«و لو أسلمت الوثنية» فرع دوم؛ اگر زن وثنی مسلمان شد و زوج او همچنان وثنی است، یک؛ چون فرض در «مدخول بها» است این زن عدّه‌ی طلاق رجعی می‌گیرد، دو؛ در این اثنا اگر مرد همچنان کافر بود و با «أخت الزوجه» عقد بست، این عقد معلق و مراعات است که اگر چنانچه عدّه منقضی شد و این مرد همچنان بر کفر باقی بود و اسلام نیاورد، این عقد صحیح است و اگر چنانچه بعد اسلام آورد و آن زن هم اسلام آورد، چون فرض در اسلام آن زن است «تخیر بینهنّ». عقد صحیح است، جمع بین أختین در عقد واحد نشده است؛ اولی صحیح بود، دومی هم صحیح بود، حالا «تخیر بینهما» حکم استیفای عدد را دارد. «و لو أسلمت الوثنية فتزوّج زوجها بأختها قبل إسلامه» قبل از اینکه اسلام بیاورد با «أخت الزوجه» عقد بست، «و انقضت العدة و هو علی کفره» زن او که اسلام آورده بود و به منزله مطلقه رجعیه شد و مرد، هنوز عدّه او نگذشت اسلام آورد، ولی قبل از اسلام با «أخت الزوجه» عقد بست، «صح عقد الثانية» و او مخیر است. «فلو أسلم قبل انقضاء عدّة الأولى»، چون اگر در زمان کفر عقد بسته باشد «تخیر».

غرض آن است که معنای استیفای عدد آن است که پنجمی حرام است، نه پنج‌تا؛ اگر پنج‌تا را در عقد واحد به عقد در بیاورد چهارتا صحیح است پنجمی باطل است، انتخاب دست خود اوست. در جمع بین أختین اگر چنین حادثه‌ای پیش آمد، جمع کرد در عقد واحد، خود این عقد باطل است، نه اینکه یکی صحیح است و دیگری باطل. جمع بین أختین این عقد فاسد است و اگر چنانچه اولی را عقد کرد و دومی را بخواهد عقد کند، عقد دومی باطل است و اگر نظیر فرع بعدی، عقد هر دو صحیح بود، ولی وقتی اسلام آورد مبتلا هست به جمع أختین، «تخیر بینهما». پرسش: ...؟ پاسخ: چون فرض کردند که او الآن مسلمان شده است؛ یعنی مرد مسلمان شد، زن او هم که مسلمان شد؛ حالا دائر مدار حکم زوج است، این زوجی که مسلمان است نمی‌تواند جمع بین أختین کند ولو آن خواهر دومی هم اسلام نیاورده باشد؛ برای اینکه این مرد که مسلمان است نمی‌تواند دوتا خواهر ولو وثنی باشد

جمع کند؛ مثل اینکه نمی‌تواند پنج تا وثنیه را داشته باشد. این مرد که مسلمان است باید حکم خودش را رعایت کند. پرسش: ...؟ پاسخ: نه، اگر «مدخول بها» نباشد بینونت هست. آن زن دوم که مسلمان است کاری به «مدخول بها» و «غیر مدخول بها» ندارد، زن اول هم که قبلاً اسلام آورد. «فلو أسلم قبل انقضاء عدة الأولي تخير كما لو تزوجها و هي كافرة»؛ اگر چنانچه در حال کفر با او ازدواج کرده بود حالا که مسلمان شد نمی‌تواند جمع بین اُختین داشته باشد.

نص خاصی هم این بزرگان به آن استدلال نکردند، روایت خاصه‌ای هم در مسئله نیست و آن قواعد عامه مُحکم است و استصحاب هم نقشی ندارد.

---

[1] [شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام \(ط-اسماعیلیان\)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 242.](#)

[2] [توبه/سوره 9، آیه 6.](#)

[3] [وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 2، ص 356، ابواب الحیض، باب 45، حدیث 2، ط آل البیت.](#)